

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره حدیث لا ضرر بود. بخش اول راجع به اسانید و متون و مصادر اصلی این حدیث بود. ابتدائاً اهل سنت و بعد هم متعرض شیعه شدیم.

بحثی که اینجا بود که در متون شیعه، متن لا ضرر آیا مستقلاً آمده است یا در ذیل همان قضیه سمره که عرض کردیم، دیگر متن مستقلاً ندارد.

عرض شد که در متن مستقلاً که در کتب شیعه نقل شده است یکی در همان کتاب دعائم است که عرض کردیم خب ارزش علمی ندارد فعلاً مشکل است احتمالاً اگر در دعائم باشد احتمالاً با آن وضع سند عن جعفر عن أبیه احتمالاً در کتاب سکونی بوده است. احتمالش قوی است. اما فعلاً آن کتاب به ما نرسیده است. جعفریات و کتاب سکونی هم این قسمت را ندارد. یعنی روایتی که ما از سکونی داریم اینها را ندارد.

یکی هم دو تا روایت عقبه بن خالد بود که بعد از منع فضل ماء و بعد از شفعه، و قال لا ضرر که اطلاق داشت. آنها هم توضیحاتش دادیم سندش ضعیف است و ابداع احتمالات به مناسبت قبل از بحثش کردیم. سومین قسمتی که در شیعه نسبت داده شده است مرسله صدوق است که در جلد چهار این صفحه چاپی که الآن دارم ۳۳۴ به عنوان میراث اهل الملل چون در آنجا دارد که مع قوله ص لا ضرر و لا اضرار. البته اضرار در عده ای از نسخ هم هست. ضرر و اضرار. لا ضرر و لا اضرار فی الاسلام. در این نسخه فی الاسلام هم دارد. در نسخه صدوق. در آن جاهای دیگری که ما داشتیم فی الاسلام ندارد. این تنها جایی است که در مصادر شیعه کلمه فی الاسلام را در این متون حدیثی شیعه کتب اربعه دارد. آن های دیگر ندارند. یعنی کافی و تهذیب که قصه سمره نقل کرده اند یا آن قصه حدیث عقبه در آن اسلام ندارد.

و عرض کردیم یک بحثی را مطرح کرده اند که آیا این حدیث ولو مرسله معتبر است یا خیر همان به جهت اینکه صدوق نسبت داده است گفته است مع قوله ص نگفت هاست ما یروی من قوله. مع قوله پس این معلوم می شود که به اصطلاح این حدیث پیشان ثابت می شود دیروز توضیح دادیم دیگر احتیاج به تکرار ندارد که اینها اصولاً فی نفسه مبانی ضعیفی هستند. احتیاج به شرح فراوان ندارند.

یک بحث هم کلمه فی الاسلام است که در اینجا دارد که در نسخ نیست در نسخ مشهور اهل سنت هم نیست عرض کردیم در اهل سنت از کجا اضافه شده است در شیعه هم در کتب رسمی خودمان یعنی کتب اربعه در این کتاب فقیه آمده است. البته خب اینها سعی کرده اند که بگویند مرسل است و مخصوصا مثل مرحوم شیخ الشریعه چون اگر فی الاسلام باشد حکومت بهتر از آن در می آید. چون ایشان می خواهند بگویند که نهی است و فی الاسلام با نفی می سازد. لذا سعی کرده اند یک مقداری مناقشه کنند که این حدیث معتبر نیست و مرسل است و در کتاب صدوق ثابت نیست کلمه فی الاسلام. عرض شد که اصل این مطلب که ثابت نیست راست است. این کلمه ثابت نیست درست است اما اینکه آیا ایشان واقعا مثلا به این اعتقاد داشته اند و جاری می کردند در فقه این هم روشن نیست اصولا. شواهدی که در اینجا حکایت می کند این است که ایشان علی خلاف القاعده در کتاب فقیه اینجا بحث را با اهل سنت برده اند. و لذا ایشان متنی را که در کتب اهل سنت است نقل کرده اند. در حقیقت نقل ایشان از کتب اهل سنت است و اینکه بگوییم مثلا مع قوله یعنی ایشان قبول دارد نه این هیچ دلالتی بر مطلب ندارد البته

س: در معانی الاخبار ایشان آورده اند

ج: در معانی الاخبار؟ بفرمایید بخوانید

س: فقط می فرماید هذا باب جسيم من الحكم يجعل به حديث آخر لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام.

ج: می گویم نیاورده است خودش به عنوان حدیث نیاورده است. یعنی نقل کرده است. خود بابش را بخوانید

س: باب منع ۵

ج: خب همان دیگر ایشان می خواهد همان راهی را که ما اشاره کردیم. مثلا ما نهی النبی عن الغرر را هم از همان لا ضرر گرفتیم. ایشان می خواهد همین کار را بکند. ایشان می خواهد بگوید در احکام الهی، همان تشریع به اصطلاح، در احکام الهی ضرر نیست و جلوی ضرر و اضرار گرفته می شود یکیش هم غرر است یکیش هم محافله است. اما حدیث قرارش نداده است.

دیدم بعضی از آقایان حالا احتمال دارد در درس به عنوان شوخی گفته باشند که این فی الاسلام را زده است به قوله. فی الاسلام به آن می خورد. نمی فهمم چطور به ذهن آقایان این معنا خطور کرده است. خیلی معنای خنده داری است.

کیف ما کان بحث سر این است که آیا واقعا صدوق به این حدیث اعتقاد داشته است حالا با این متن. اینجا این آقایی که حاشیه زده است نوشته است رواه ابن ماجه من حدیث ابن عباس و عباد و فیه ما لا ضرر. ایشان باید استخراج فی الاسلام می کرد. آن لا ضرر و لا ضرار به درد صدوق نمی خورد. دارد فی الاسلام دارد در کتبشان دارند. اما ضعیف است. طریق ضعیفی است و توضیحاتش سابقا گذشت. عرض کنم که آن وقت مطلب این است که آیا واقعا مرحوم صدوق البته فی الاسلام اگر باشد نفی است راست است نهی نیست. درست است لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام نفی است. مرادش هم حکومت است. طوری که مرحوم نائینی می فرمایند. بحثی که اینجا مطرح است که آیا صدوق واقعا این حدیث را قبول داشته است اصولا این داخل در دیباجه است؟ مثلاً قال النبی لا ضرر و لا ضرار، مثلاً حدیث رفع را ایشان دارد. قال النبی رفع عن امتی. حدیث رفع را دارند ایشان و به نظر ما ظاهرش این است که ایشان قبول داشته است. آیا ایشان در اینجا حدیث لا ضرر را قبول دارند؟ بعید به نظر می رسد. این جزء دیباجه نیست می خواهم این را بگویم. حالا می خواهد مع قوله باشد یا روی باشد. چون ایشان از عبارتی که دارند در اینجا، ظاهرش این است که ایشان می خواهد علی خلاف قاعده ایشان البته، استفاده کنند یک حکم در باب میراث را از حدیث به نحو جدل با اهل سنت نه به نحو قبول، به نحو جدلی که با اهل سنت دارند یعنی ظاهرش این طور است. حالا چرا ایشان در اینجا متعرض اهل سنت شده است و رد بر آنها شده است؟ این هم برای ما خیلی واضح نیست البته این مسئله، مسئله تبارز اهل ملل یک مسئله ای است که محل بحث است. مسلمان فوت کند وارثش کافر باشد. کافر فوت کند وارثش مسلمان باشد این طوری مراد از اهل ملل وارث و مورث از دو دین باشند. یکی مسلمان باشد یکی کافر باشد.

اهل سنت معروف و مشهور بینشان این است که هر دو ارث نمی برند. نه مسلمان از کافر نه کافر از مسلمان. لکن از عده ای شان نقل شده است مسلم ارث می برد کافر ارث نمی برد. این همین فتاوی اصحاب ما هم همین است. فتوایی بین اصحاب ما این است. صدوق عادتاً باید مثلاً روایت اصحاب را می آورد. کاری ندارد سنی ها چه می گویند. نمی فهمم چرا اینجا در این بحث تبارز، متعرض روایت اهل سنت شده اند یعنی متعرض اصلاً بحث با اهل سنت شده اند. این هم برای ما عجیب است. البته احتمال می دهم چون مرحوم صدوق قدس الله نفسه فقیه بزرگواری هم هست احتمال می دهم که شاید می خواسته اند یک جواری حالا خب خیلی به اصطلاح با احترام آمیز با احترام رد حدیث اهل سنت کنند. این جزء عجایب است یعنی هنوز هم من گاهی اوقات در خانه که هستم یا در راه که فکر می کنم هنوز نفهمیدم این را چطور اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند. اهل سنت از همین بخاری اهمش بخاری هم هست. از ظهیری عن حضرت سجاد از پسر عثمان عن ابان بن عثمان از یکی از صحابه حالا یادم رفت. لا یرث المسلم عن کافر و الکافر عن مسلم. خیلی عجیب است نمی فهمم هر چه فکر می کنم که چطور به این مطلب اینها نقل کرده اند از امام سجاد از پسر عثمان ابان بن عثمان، همین عثمان معروف

این ابان بن عثمان یا عمرو بن عثمان همان عثمان معروف. سر ما نمی شود خب اگر بخواهد حضرت سجاد نقل کند اولاً از پدر بزرگوارش. از پسر عثمان نقل کرد هاست. چطور در مغز این آمده است این هم نمی فهمم که چه کار کرده اند در اینجا، حدیثش هست بخاری هم هست می خواهید در بیاورید عن علی بن الحسین عن ابان، یا عمرو است یا ابان است الان یادم نیست. به نظرم عن ابان باشد. عن ابان بن عثمان یکی از صحابه عن رسول الله قال لا یرث المسلم خیلی عجیب است اصلاً حالا مثلاً می گویند بخاری امام فی الحدیث من تعجب می کنم این مثلاً چطور یک همچین اصلاً به مغزش آمده است که این حدیث قابل قبول باشد قابل تصدیق باشد علی ای حال فعلاً مشهور بین اهل سنت این است و نقل شده است از زمان صحابه در اول مثل معاذ بن جبل حتی از این معاویه خبیث و نقل شده است که معاویه گفته است ما از آنها ارث می بریم آنها نمی برند. نقل شده است از بعضی از علمایشان که بهترین قولی که در بعد از صحابه بعد از رسول الله پیدا شد همین قول است. احبّ قول الیه یا اعجب قول الیه. حالا اختلاف نسخ است.

س: ... روحیه ... هم داشته است خیلی به اسناد یک تعبد خاصی داشته است و

ج: نه تعبد هم عقل هم باید آدم داشته باشد.

س: روحیه

ج: بالأخره چرا اما واقعا تصورش برای ما خیلی مشکل است. یعنی واقعا مشکل است.

س: مقام امامت که قائل نبودند

ج: نباشد بالأخره اهل بیت است بالأخره حکم الهی خب اهل بیت طریقتشان نزدیکتر است به رسول الله است تا بخواهند از پسر عثمان و یکی از صحابه نقل کنند. بالأخره این پیش اهل بیت بوده است پیش امام حسین پدر ایشان بوده است یعنی تصویر این مطلب خیلی عجیب است. اصلاً تصور نمی توانیم بکنیم این مطلب را. من که تصور نمی کنم این چطور به ذهنش آمده است که این حدیث غیر صحیح را نقل کند به این ترتیب.

علی ای حال من فکر می کنم احتمال می دهم که اینجا ایشان علی خلاف القاعدة وارد یک مناقشه با اهل سنت شده است می خواهد آن حدیث را رد کند. حدیثی را که منثور کرده اند به امام سجاد.

س: عمر عثمان عن اسامه بن سعید

ج: عن عصامه این هم خیلی عجیب است. عمرو بن عثمان است پسر عثمان عمرو است. عمرو بن عثمان عن اسامه. چون اسامه می دانید اصولا خب اهل سنت خیلی روی اسامه مانور می دهند غیرطبیعی.. چون خیلی اصرار دارند که احب الخلق الی رسول الله اسامه بوده است. چون اسامه پسر زید است و زید از همین به اصطلاح شاهزاده بود بین حجاز و شام و بعد هم اسیر شده بود بعد هم به حضرت خدیجه و بعد هم پیغمبر آزاد شده بود. آن وقت مادرش زنی بود کنیز پیغمبر به نام ام ایمن این از آفریقا بود قیافه آن طرفی بود. این را گرفت این اسامه به مادرش رفته بود. قیافه به پدر نبود. خیلی هم محل بحث بود. دارند که پیغمبر خیلی به این اظهار علاقه می کرد. سنی ها خیلی روی اسامه تبلیغات کردند. اسمش را گذاشتند حب رسول الله. حب یعنی محبوب مطلق. و حتی این حدیثی که در کتب نحو هم هست دیگر قال اسامه احب الخبر الیه ما حاشا فاطمه. یعنی حتی بر حضرت زهرا هم می گویند اسامه مقدم بوده است. خیلی سعی می کنند در مقابل امام حسن و امام حسین و حالا اینجا که حتی حضرت زهرا را نستجیب بالله، بعد هم جزء کسانی بود که با علی بن ابی طالب بیعت نکرد. اسامه جزء متخلفین است اصلا. بعد از مسئله قتل عثمان که بیعت شد یکی از افرادی که بیعت نکرد همین اسامه است. غرض یک چهره پیش ما خیلی مثبت نیست متأسفانه ایشان. تعجب می کنم از امام سجاد از پسر عثمان از اسامه اصلا به هم نمی خورد. اسم ها را پهلوی هم بگذارند هیچی به هم نمی خورد. به قول امروزی ها پازلش درست نمی شود. به هیچ نحوی برای ما که قابل تصور نیست اصلا چیز عجیبی است به چسباندن بیشتر می خورد. نمی دانم حالا که درستش کرده است آن حدیث را. علی ای حال انصافا درست هم نتوانسته اند بکنند می گویم یک چهره هایی است که به هم نمی خورند. اصلا ربط تاریخی به هم ندارند. با بی ربطی ربطش داده اند. والا اصلا با هم دیگر ربطی ندارند. حضرت سجاد از پسر عثمان از اسامه اینها اهل بیت رسول الله هستند اینها قدر متیقن سنی و شیعه می داند که وضع اینها چطور است. مخصوصا این مسئله ارث. خیلی عجیب است بهر حال ما که سر در نیاوردیم. علی ای حال آن وقت از خود جناب معاذ بن جبل نقل شده است در یمن که ایشان گفته است که مسلمان ارث می برد و تعجب هم هست که گفته است احب قضاء حدث فی الاسلام مال معاویه است که مسلم ارث می برد. معاذ که قبل از معاویه است در یمن. این هم تعجب است. نمی دانم چرا اینجا دروغ به هم بافته اند.

علی ای حال و تعجب این است که معاذ هم به یک اطلاق حالا نمی توانیم لفظی هم بگوییم. یک حکم دیگری که همان که ما عرض کردیم مثل فضای قانونی. بایک فضای قانونی حکم را اثبات کرده است. و لذا عده ای از اهل سنت حرف معاذ را و حرف معاویه را قبول نکرده اند. آن معاذ گفته است که پیغمبر فرمود الاسلام یزید و لا ینقص. این به این تمسک کرده است که مسلمان از کافر ارث می برد. چرا؟ چون اگر بچه او فرض کنید و ارث او کافر باشد که ارث می برد حالا اگر این وارث مسلمان شد بگوییم ارث نمی برد این نقض شده است

اسلام نقض شد. این فضای قانونی است این صریح در باب ارث نیست این ربطی به ارث ندارد این حدیث. اهل سنت هم همین را جواب داده اند که این حدیث ربطی به ارث ندارد بیخود معاذ به این حدیث تمسک کرده است. دقت کردید چه شد؟ الاسلام یزید و لا ینقص. یعنی اگر این کافر بود ارث می برد. حالا مسلمان شد ارث نبرد. پس این اسلام کم کرد به جای اینکه زیاد کند کم کرد. الاسلام یزید و لا ینقص. خب آنها هم جواب داده اند که این ربطی به ارث ندارد. این بحثی که من در مکاسب آقایان تشریف داشتند گفتیم این فضای قانونی، این با فضای الاسلام یزید و لا ینقص ربطی به ارث ندارد خب انصافش هم همین طور است. اهل سنت هم اشکال کرده اند به معاذ که این ربطی به ارث ندارد. راست هم هست انصافا. ولذا مشهور بین علمای اهل سنت اینکه شما بخاری را بیاورید. بخاری عمرو بن عثمان است.

س: در این متن چایی هم عمر ضبط کرده است.

ج: به نظر من عمرو است. عمرو بن عثمان معروف است. اصلا چیز را نگاه کنید در

س: تهذیب الکمال

ج: آهان تهذیب الکمال به نظرم عمرو است. دقت فرمودید چه شد؟ پس بنابراین انصافش هم همین است. ولذا ما احتمال می دهیم یعنی چیز عجیبی است در کتاب فقیه ندیدم باب دیگری غیر از این باب. شاید باب دیگری هم باشد. که ایشان بردارد با علمای اهل سنت بحث کند.

س: تهذیب الکمال عمرو ضبط کرده است

ج: عرض کردم در ذهن من عمرو است دیگر. بهر حال به ذهن من این طور است.

علی ای حال من فکر می کنم احتمالی که من می دهم می گویم ننوشته اند اینجا احتمالی که من می دهم چون این حدیث را آورده اند و به امام سجاده نسبت داده اند احتمال می دهم صدوق خواسته است اینجا وارد بحث با سنی ها شود. نیاورده است کلام حضرت سجاده را. به هر حال من کلام حضرت صدوق را می خوانم که ببینم آیا واقعا ایشان به عنوان لا ضرر تمسک کرده است یا جدلی است. ایشان نوشته است لا یتوارث اهل ملتین، این لا یتوارث اهل ملتین به این معنا که عنوانش این است که اگر دو ملت باشند اما عنوان اهل ملتین مطرح است یعنی یهود و نصاری اما اگر مسلمان باشد اشکال ندارد. والمسلم یرث الکافر و الکافر لا یرث المسلم. عرض کردم اصل این مسئله محل خلاف بوده است البته این فروع هم دارد اصلش یک فرع هم دارد دیگر وارد بحث ارث نمی خواهیم بشویم. وذلک حالا ایشان

استدلالش من فکر می کنم سعی کرده است مرحوم صدوق استدلال جدلی کند نه برهانی. معروف است دیگر از متعصبین و متشددین در قبول خبر از طریق اهل بیت و مشایخ قم هستند. خب احتمال ندارد که بحث روایت اهل سنت باشد و ذلک، حالا استدلال ایشان، انّ اصل الحكم فی اموال المشرکین، اصل اولی در اموال مشرکین انها فیء للمسلمین. این هم خیلی عجیب است. مشرک اصطلاحاً در مقابل اهل کتاب است. اصلاً در قرآن هر جایی که مشرک آمده است در مقابل اهل کتاب است. یعنی اگر آمده است مقابله شده است. لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین. اهل کتاب غیر از مشرکین است. ان اصل الحكم فی اموال المشرکین البته روایت داریم در بعضی روایات که تعبیر شده است از نام مشرک چون مثلاً که حضرت مسیح ابن الله است. ابن الله اصطلاح قرآنی مشرک در مقابل اهل کتاب است. انها فیء للمسلمین و ان المسلمین احقّ بها من المشرکین. اینها اموال مال مسلمان ها است. و ان الله عز و جلّ انما حرّم علی الکفار المیراث عقوبه لهم بکفرهم و آن کافر ارث نمی برد کما حرّم علی القاتل عقوبه لقتله. اصلاً این نحوه کلام مال صدوق نیست. اینها شبیه قیاس است اصلاً. اصلاً شأن صدوق این جور تعبیر نیست. چطور قاتل ارث نمی برد کافر هم ارث نمی برد از مسلمین. آن که متن قیاس حالا خیلی جاها ابن حزم در محلی دارد که لو کان قیاس حق لکان هذا باطلا. می گوید این باز قیاس این که خیلی عجیب است. فاما المسلم فلا یجرّم و عقوبه یحرم المیراث. خب تعبد آمده است. لایّ جرم، جرم نمی خواهد. به خاطر چه بگوید مسلمان ارث نمی برد. خب به خاطر اینکه آن آقا می گوید که حضرت سجاد از پیغمبر نقل کرده است که ارث نمی برد. لایّ جرم، جرمی مرتکب نشده است. عقوبه یحرم المیراث. و کیف سار الاسلام یزیده شراً. خیلی عجیب است اصلاً نحوه استدلال کاملاً استدلال سنی است. مع قول النبی الاسلام یزید و لا ینقص. عرض کردم این حدیث معاذ است معروف است. در یمن این قصه واقع شد گفت مسلمان ارث می برد چون پیغمبر فرمود انی سمعت دارد در مسند احمد زیاد آمده است چند طریق دارد. در مسند معاذ همین تازگی من نگاه می کردم بیش از یک متن و بیش از یک طریق دارد

س: از طریق شیعی وارد نشده است؟

ج: نه این اینجا این طریق بعد از این می آید و رو عن ابی الاسود الدؤلی یا دؤلی، ان معاذ، در خود اهل سنت هم این ابی الاسود هست مثلاً. در خود مسند احمد هم ابی الاسود دؤلی هست و اشکال کرده اند که ابو الاسود معلوم نیست ملاقات با معاذ داشته است. شبهه ارسال دارند. این هست و روی در مصادر اهل سنت. عرض کردیم ظاهراً ایشان حدیثی را که می خواهد بیاورد بهر حال برای ایشان شواهد را قبول دارد ولو طبق قاعده قبول نیست به تعبیری روی. حالا می آید انشاء الله. «و کیف صار الإسلام یزیده شراً؟! مع قول النبی صلی الله علیه و آله: الإسلام یزید و لا ینقص»، تاریخش را به شما عرض کردم همین فتح الباری شروح بخاری کتب اهل سنت الی ماشاء الله دارند

به این مطلب و همه تمسکش هم به همین حدیث اصامه است که حضرت سجاد نقل کرد هاند و مخالفش هم حرف معاذ بن جبل که الاسلام یزید و لا ینقص. از معاویه استدلالی نقل نشده است فقط نوشته است نحن نرثهم و لا یرثونه. استدلالی نقل نشده است. اما از معاذ بن جبل، جوابش هم واضح است راست است ما بالآخره انصافش قداست فقه باید حفظ شود. انصافش حق با آنها است الاسلام یزید و لا ینقص چه ربطی به باب ارث دارد؟ اسلام یعنی منشأ زیادی است منشأ رفعت است انسان در دنیا و آخرت در حقایق دینی ربطی به ادیان دیگر ندارد، در آن کمبود ندارد هر چه ادیان دیگر افکار دیگر کمبود دارند در اسلام به نحو، مراد این است حالا این ارث ببرد آن نبرد این از آن در نمی آید.

خب این مال الاسلام یزید و لا ینقص. و این استدلالی است که در کتب اهل سنت آمده است. البته یک چیز دیگر هست این شبیه استدلال مورد تأیید قرار گرفته است. شاید هم ائمه علیهم السلام هدفشان این بوده است که نه اینکه استدلال کنند، تقریب کنند به ذهن. چون بین اهل سنت هم بود. حالا یک قولی از خودشان. این را من بعد توضیح میدهم. و مع قوله ص لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. ضرر و اضرار در اسلام نیست. حالا این چه ربطی به ما نحن فیه دارد فالاسلام یزید المسلم خیرا و لا یزیده شرًا. زیادی خیر می شود و شر نمی آورد. شرّ ظاهرا مراد این است که چیز باشد محرومیت باشد. یعنی ضرر.

س: جزء حدیث نیست؟

ج: نه. فالاسلام یزید المسلم خیرا و لا یزیده شرًا. حالا این مشکل کار غیر از اینکه این حدیث را ایشان، کلام واضح است جدلی است حالت جدلی دارد تمسکش به این حدیث چیست اصلا؟ لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام چه ربطی به باب ارث دارد؟ اصلا چه ربطی به ما نحن فیه دارد؟ حالا قائل به حکومت هم بشویم. چه ربطی به ما نحن فیه دارد؟ یک تعبد شرعی است فرض کنید مسلمان ارث می برد کافر ارث نمی برد. البته من این را جایی هم دیده ام در کتب اهل سنت در ذهن خودم تمسک به لا ضرر در همین بحث ارث لکن دیشب پریشب پر پروزها پند روز اخیر این مراجعاتی که کردم مجموع و غیر مجموع و فتح الباری، این کتب اهل سنت که در دسترس من بود من نگاه کردم ندیدم فعلا اما به نظر می آید یک وقتی دیده ام که بعضی از اهل سنت هم به این هم تمسک کرده اند. به الاسلام یزید و لا ینقص که هست در مسند احمد هم هست دیگران هم هست. در کتب فقهی شان هم نوشته اند که عقیده معاذ این بود اما به نظر می آید این حالا کجا دیدم هر چه فکر کردم در ذهنم که کجا دیدم یادم نیامد. به نظر می آید در بعضی از کتب اهل سنت این لا ضرر را هم من دیده ام. تمسک به لا

ضرر شده است در مسئله ارث. ظاهرا دیده ام. اگر آقایان بعد پیدا کردند به من هم خبر دهند تا بنویسم. فعلا که پیدا نکردیم فعلا نمی توانم چیزی را نسبت دهم. آن وقت این چه می شود معنای حدیث؟ خوب دقت کنید.

اولا تمسک ایشان به این مسئله در مسئله ای که اختلافی است با اهل سنت و روش اهل سنت و قیاس پیش اهل سنت خب این خیلی عجیب است از صدوق قدس الله سرّه. بعدش این چه ربطی به ارث دارد؟ لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام چه ربطی به ارث دارد؟ ظاهرا از مجموع کلام ایشان ظاهرا، فی گاهی به معنای علیت می آید، مثل ان امراه دخلت النار دارد که پیغمبر می فرماید که من در معراج که بهشت رفتم از چیزهایی که آنجا دیدم ان امراه دخلت النار فی حرّه. این خانومی را به بهشت بردند به خاطر اینکه گربه ای را زندانی کرده بود فلا هی اطعمتها و لا هی ترکتها تأکل من حُشاش الارض یا حُشاش الارض. نه خودش به او قضا داد نه گذاشت که از سبزی های، گربه که سبزی نمی خورد مگر اینکه مراد آشغال ماشغال باشد. گوشت و نان و این چیزها می خورد.

کیف ما کان فان امراه دخلت النار فی حره حرستها. فی گفتم به معنای علت می آید. البته فی که به معنای علیت نمی آید گاهی ظرفیت اقتضای ظرفیت حالا وارد آن بحثش نشویم بحث لغوی اش باشد. ظاهرا مرحوم صدوق این فی الاسلام را به معنای علیت گرفته است. ظاهرش این طور است. یعنی لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام یعنی بسبب الاسلام لأجل الاسلام. چرا؟ چون اگر کافر بود مورثش مرد ارث می برد. حالا مسلمان شد بگوییم ارث نمی برد. این به سبب اسلام محروم شد. ارثش رفت. خوب دقت کنید ظاهرا چون من هر چه فکر می کنم این لا ضرر و لا ضرار، این اضرار فی الاسلام چرا ایشان اینجا آورده است؟ چه ربطی به ارث دارد؟ ظاهرش این طور است خوب روشن شد؟ یعنی این معنای حدیث این طور می شود این طور نیست که کسی به خاطر اسلام، فی یعنی به خاطر. به خاطر اسلام متضرر شود و باید بگوییم این کافر مادام کافر است ارث می برد. اسلام که آورد محروم شود. این معنایش این است که به خاطر اسلام آوردن محروم شد. لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام یعنی بسبب الاسلام. پس اینکه ایشان حدیث را نقل کرده است اولاً جدلی است. معلوم هم نیست به آن اعتماد کرده است اصلاً دیاچه و ثانیاً وهو الهم استظهار ایشان خیلی عجیب است. فی به معنای بسبب الاسلام خیلی عجیب است اصل انصافاً بینی و بین الله خود اصل این استدلال ایشان خیلی عجیب است. قیاسی که آورده اند خیلی عجیب است. من فکر می کنم به ذهن خودم ایشان جدلی وارد شده است چون سنی ها به حضرت سجاد نسبت داده اند، این می خواسته است یک نحوی به لغت اهل سنت به قول او که گفت چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد. این از باب زبان کودکی و زبان همان قیاسی که خودشان قائل هستند. لکن آنها هم لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام در ذهن من این طور معنا نکرده اند. یعنی سنی ها ممکن است بگویند این معنای عجیبی است که شما می گوید لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام یعنی به سبب اسلام به کسی نقص وارد شود. خیلی عجیب است

اصلا معنای عجیبی است اصلا ما هم متحیریم چطور به ذهن صدوق این معنا خطور کرده است. فی به معنای به سبب. از لا ضرر و لا ضرار ما اصلا در نمی آوریم که مثلا مسلمان ارث نبرد. انصافا اصلا تا به حال به شما خطور می کرد این معنا؟ تا مثلا کافر است ارث نبرد مسلمان است ارث نبرد به خاطر لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. یعنی چون مسلمان شد محروم شود. این معنایش این است که به سبب اسلام محروم شود. علی ای حال این مطلبی را که ایشان فرمودند نه به لحاظ نحوه کلام ایشان نه به لحاظ استدلال ایشان استظهار ایشان به هیچ نحوی و به همین تنها توجیحش همین است که شاید مرحوم صدوق به ذهنیت اهل سنت صحبت کرده است. عرض کردم در ذهن من هم هست اگر بعد واقعا پیدا کردید به من بگویید که در حاشیه بنویسم چون هر چه چند تایی که الان مراجعه کردیم پیدا نکردیم. به نظرم این معنا را سنی ها هم نوشته اند بعضی هایشان. همین معنایی که ایشان نوشته اند. یعنی لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام به سبب اسلام. و استدلال به همین شده است به اینکه مسلمان ارث می برد. به نظرم این طور می آید.

س: خیلی بعید است که به این معنا گرفته باشد. ..

ج: انصافا خب عجیب است. جای تمسک به لا ضرر و لا ضرار در باب ارث نیست. چه ربطی به ارث دارد؟ این ظاهرا ایشان هم می گوید فالاسلام یزید المسلم خیرا و لا یزیده شرا. ظاهرا به همین گرفته است. نمی شود بگوییم به سبب اسلام محروم شد از ارث. کافر می ماند ارث می برد. حالا که مسلمان شد بگوییم ارث نمی برد. این خیلی بعید است به سبب اسلام قبول کند. این ظاهرش که این طور است. و مع قوله علیه السلام الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه. این حدیث است اهل سنت هم دارند.

س: اگر بگوییم که ایشان اینطور برداشت کرده اند که این لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام یعنی اسلام حکمی را که باعث می شود نتیجه اش این می شود که این مسلم یک محرومیتی پیدا کند

ج: خب همین اسلام این ربطی به آن ندارد که. اسلام سبب بشود.

س: یعنی همان در واقع یک حکم تشریعی منتها با یک دایره وسیعی

ج: یعنی آمده است به لا ضرر می خواهد بگوید که حکومت می کند؟ این خلاف ظاهر است. چه حکومتی است؟ چون یا در اینجا روایت نداریم یا داریم. روایت داشته باشیم خب هر دو ارث می برند. این می توانیم طبق قاعده بگوییم. وارث هر دو ارث می برند. چه کافر باشد چه مسلمان. چون شما اگر آن روایت را قبول کنید لا یرث المسلم عن کافر که از حضرت سجاد نقل شده است خب تمام شد.

قبول نکنید اطلاقات ارث می گوید هر کسی که مرد بچه اش ارث می برد. می خواهد مسلمان باشد می خواهد کافر باشد. این با لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام در نمی آید این مطلب. این مشکل است. و مع قوله الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه. این دیگر بدترین است. این چه ربطی به ارث دارد؟ کاملاً واضح است که مرحوم صدوق مطلب را از اهل سنت گرفته است فقط اهل سنت تا جایی که من دیده ام تا به حال یکی است فقط و آن الاسلام یزید و لا ینقص. ایشان دوتای دیگر هم اضافه کرده است. الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه یعنی اگر بگوئیم کافر باشد ارث می برد نباشد نمی برد. این علوّ در اسلام پیدا کرد. این واقعا چه ربطی به آن بحث دارد.

کیف ما کان انصافاً آوردن این سه حدیث در اینجا از مرحوم صدوق جزء عجایب کار است. البته حدیث اول یزید و لا ینقص اجمالاً در روایات ما تأیید شده است. و الاظهار که ربطی ندارد. بعد ایشان می گوید و الکفار بمنزله الموتی. اصلاً کافر میت است. لا یحبیبون و لا یرثون. عرضم این است که یکی از فروغش این است که آیا حجب می کنند یا خیر. حاجب هستند یا نیستند. ایشان می گوید لا یحبیبون یعنی مراد این است که اگر شخصی کافر بود و مرد، پسر دارد کافر برادر مسلمان هم دارد. مسلمان کافر نمی گویند درجه اول حاجب شود. حاجب نمی شود به درجه دوم می رسد.

و روی عن ابی الاسود الدؤلی، این معروف است من جمله در چیز هم هست در کتاب احمد مفصل آمده است. «معاذ بن جبل کان باليمن، فاجتمعوا إلیه و قالوا: یهودی مات و ترک أخاً مسلماً. فقال معاذ: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: «الإسلام یزید و لا ینقص، فورث المسلم من أخیه الیهودی»، عرض کردم سنی ها دارند اسناد متعدد اشکال سندی شان همین است که ابی الاسود معلوم نیست که معاذ را درک کرده باشد. حالا یعنی زمانا شاید به هم بخورند، روایت و سماعاً و الا زمانا به هم می خورند. بعد دارد که مرحوم صدوق «و روی محمد بن سنان عن عبد الرحمن بن اعین، احتمالاً برادر زراره باشد. عن ابی جعفر علیه السلام قال فی النصرانی یموت و له ابن المسلم فقال ان الله عز و جلّ لم یزدنا بالاسلام الا عرافتحن نرثهم و لا یرثون»، عرض کردم اشاره به آن است. البته این سند که اشکال سندی دارد و روی زرعه عن سماعه عن ابی عبد الله قال سألت عن المسلم هل یرث المشرک؟ قال نعم اما المشرک لا یرث المسلم. اینجا حکم است اشاره به چیز ندارد. «و روی موسی بن بکر عن عبد الرحمن بن اعین و رواه الکلینی عن عبد الله بن اعین»، آن اولی هم سندش ضعیف بود این دومی هم دو سه تا اشکال دارد یکیش هم عدم وضوح طریق صدوق به موسی بن بکر.

«عن ابی عبد الله قال لا یتوارث اهل ملتین فنحن نرثهم و لا یرثون فان الله عز و جلّ لم یزدنا بالاسلام الا عراً». من همه اش را خواندم که روایات شیعه هم روشن شود. «و روی الحسن بن محبوب»، اینها را دیگر چون من در بحث کزّ به مناسبت روایت حسن بن محبوب

عن حسن بن صالح ثوری همدانی، ایشان از بزرگان زیدیه هم هست الآن هم در یمن در میان زیدی ها معروفند صالحی ها. صالحی ها مراد اتباع این شخص هستند. حسن بن صالح مرد فقیه و بزرگوار و اواخر عمرش هم در پنهانی در زمان مهدی عباسی هادی عباسی در زندگی پنهانی ایشان فوت می کند. خیلی به قول زیدی ها انقلابی و در خط مخالفت با بنی عباس بوده است. بعد حسن بن محبوب عن الحسن بن صالح، البته بعضی از آقایان که اسم نمی برم تضعیفش کرده اند از ائمه شرعی شان شأنشان اجل است که بحث توثیق راجع به ایشان مخصوصا ایشان اضافه بر اینکه بسیار جزء علمای معروفی هست و اهل سنت بالاجماع او را قبول کرده اند که جای خودش هم دارد و غیر از آن مقامش به این است ایشان فقط همان مشکل بین بین است یعنی همین اصطلاح شیعه هست یاسنی گفت مئی. این همان اشکال مئی دارد یعنی قبول دارد خلافت اولی و دومی را لکن علی بن ابی طالب افضل و اهل بیت این جوری است خط وسط است ایشان. الآن هم در یمن زیدی هایی که آنها را قبول دارند و در عین حال طریقه اهل بیت به آنها می گویند صالحی. زیدی هایی که آنها را قبول ندارند جارودی. ما بین جارودی و صالحی. جارودی ها آن هایی هستند که دستگاه خلافت را کلا قبول ندارند و صالحی ها که به این منشور هستند اصلشان هم یمنی هستند از همدان هستند. همدان از عشایری هست که الآن هم هست به همین اسم اطراف صنعاء. خولان و همدان همین الآن هم هست. به اسم همدان. یک شاخه ای است از همدان به نام ثور. این شاخه معروفی است و بزرگانی هم دارد سفیان ثوری معروف و حسن بن صالح و علی بن صالح برادری هم دارد به نام علی.

علی ای حال یکدفعه دیگر هم من عرض کردم دو سه تا فقط نکته های اساسی را عرض می کنم از عجایب این است که ما عده ای روایت از این شخص از ابی عبد الله داریم چیز ندارد سنی ها ایشان از ابی عبد الله اسم نبرده اند خیلی عجیب است. همین تهذیب الکمال خیلی از ایشان نقل کرده است که روی عن فلان فلان فلان خیلی اسم برده است. اسم ابی عبد الله در آن نیست و مرحوم شیخ طوسی گفته است له اصل نجاشی هم ندارد. علی ای حال چیزی که ما می فهمیم چون حسن بن محبوب احتمالا ۱۵۰ ولادتش است. چون در کتر یکی از موضوعات مهم مال همین است. مال حسن بن صالح است. در باب کتر عرض کنم که لذا این ارزش دارد در این آنچه که داریم به نظر من اگر نگاه کنیم حرفهای سنی ها ایشان ۱۶۴ وفاتش است. خود حسن بن صالح یعنی ابن محبوب حدودا چهارده ساله بوده است. به احتمال قوی چون در خانه به قول امروزی ما در اختفا زندگی می کرده است زندگی مخفیانه داشته است احتمالا مرحوم حسن بن محبوب در همان سن نوجوانی اوایل جوانی اش پیش ایشان رفته است و احتمال قوی دارد آنچه که از ابی عبد الله شنیده است به ایشان داده است. همان نسخه ای را روایتی را که از ابی عبد الله شنیده است. این را قبلا به اهل سنت هم دارد. ظاهرش این طور است چون یکی از مشکلات است پیدا کردن وضع این سند مثلا در باب کتر تأثیرگذار است لذا من خلاصه مطالبی که در کتاب های دیگر نیامده است برای شما عرض

کردم احتمال قوی این است چون ایشان عرض می کنم جزء روات ابی عبد الله نیاورده اند. احتمالا آنچه که از ابی عبد الله شنیده است به ایشان داده است دیده است شیعه است به ایشان داده است. به حسن بن محبوب. احتمالا عن الحسن بن صالح الثوری عن ابی عبد الله قال المسلم یحجب الکافر ویرثه. چون عرض کردم یکی از فروغش حجب است. و الکافر لا یحجب المؤمن و لا یرثه. این سند معتبر است اما اشاره ندارد. و روی حسن بن محبوب عن ابی ولاد الحنات قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المسلم یرث امراته ذمی و هی لا ترث. این هم سندش معتبر است صحیحه است.

ما حسن بن صالح را توثیق می کنیم به نظر ما ایشان اجل شأن است که در مورد وثاقتش بحث نیست. و خیلی هم اهل زهد و تقوا و می گویند گاهی یک آیه خوانده است و تا ساعتها بیهوش افتاده است. علی ای حال خب لکن همان طور که عرض کردم اینها از خطی هستند که حضرت فرمود اینها مخلوط کردند خلط امرا صالحا.

و روی الحسن بن علی الخزاز، الآن سند صدوق به حسن بن وشاع، ایشان خزاز همین وشاع است. الآن در ذهنم نیست عن احمد بن عائذ عن ابی خدیجه. این سند حالا اگر طریق صدوق به ایشان درست باشد مشکل احتمال می دهم از طریق چیز هم باشد احمد اشعری باشد الآن در ذهنم این طور است. نگاه کنید آخر سند اینجا هم د ارد آقایان نگاه کنند چون وقت آخر است من تند بخواند.

احمد بن عائذ ثقة است و ابی خدیجه هم مختلف فیه است به نظر ما ثقة است. قال لا یرث الکافر المسلم و للمسلم ان یرث الکافر الا ان یکون المسلم قد اوصی للکافر بشیء که آن مقدار ثلث حساب می شود. ببینید این روایتی که سندش معتبر است اشاره به حدیث معاذ بن جبل ندارد. لم یزد. و روی عاصم بن حمید عن محمد بن قیس قال سمعت، عرض کردم این احتمالا کتاب قضایا و سنن و الاحکام باشد. این قدیم ترین نوشته ای است که در دنیای اسلام منظم بوده است. نه فقط شیعه. یک قسمت هایی اش به این ترتیب به ما رسیده است. لا یرث الیهودی و النصرانی المسلمین و یرث المسلمون الیهودی و النصرانی. بعد هم یکی دو تا روایت دیگر دارد یک مقداریش راجع به

بله روایت دیگر هم داریم دیگر اسلام یزید و لا ینقص توش نیامده است. ظاهرا از اینکه ائمه علیهم السلام نیاورده اند به سند معتبر معلوم می شود که اشاره به آن نبوده است. حکم را تعبیدی گرفته اند نه به عنوان الاسلام یزید و لا ینقص. پس این حدیث به عنوان لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام از صدوق ثابت نیست. حالا ارسالش هم مهم نیست. اصلا این تعبیر ایشان شامل دیباجه نمی شود. این چند تا

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه - ۱۳۹۴/۱۲/۱۰

موضوع: خارج اصول فقه

صفحه ۱۴

جلسه: ۷۳

.....
حدیث الاسلام یزید و لا ینقص، لا ضرر و لا ضرار، الاسلام یعلو و لا یعلی الیه، و روی عن ابی الاسود الدؤلی، این چهارتا هیچ کدام داخل در دیباجه نمی شود. اینها را به عنوان جدلی آورده است.

اللهم صل علی محمد و آله الطاهرين